



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و شصت و سوم





آقای فرشاد از خوزستان



با عرض سلام
«قانون جبران»

ما همه مان می دانیم که وقتی به دنیا آمدیم، خرافات را در سر ما کردند. یکی از این باورهای خرافاتی این بود که بالاخره یکی می آید و ما را خوشبخت می کند. نتیجه اش این شد که ما خوشبختی و زندگی را از دعا کردن می خواستیم، از آدم ها می خواستیم و می گفتیم فلانی می تواند مراد مرا برآورده کند. همین باور خرافاتی باعث شد که ما با خودمان فکر کنیم که می توانیم یک چیز را مفت و مجانی بدست بیاوریم. همه اش به فکر میان بر هستیم و می خواهیم خیلی زود با کمترین هزینه و تلاش به نتیجه برسیم. در خیالات ذهنی خود، مقصد را به صورت یک تصویر ذهنی تجسم می کنیم و با خود می گوئیم چکار کنم که دو روزه به نتیجه برسیم. اکنون در کار کردن روی خود هم، باز با من ذهنی به دنبال میان بر می گردیم. هرچقدر به دنبال میان بر باشیم، داریم وقت را تلف می کنیم، چون این ها همه دوباره ذهنی هستند. یادم است زمانی که کنکور دادیم، تبلیغات زیادی می شد از این که مثلاً موفقیت در کنکور با کمترین زحمت و در کمترین زمان. یا مثلاً می گفتند «با تکنیک های ما کنکور مثل آب خوردن می شود».

این طوری شد که عده‌ای به دنبال این روش‌ها رفتند و انواع کلاس‌ها را شرکت می‌کردند و انواع کتاب‌ها را تهیه می‌کردند و به دنبال میان‌بر بودند. اصلاً هیچ کدام از آن‌ها در کنکور قبول نشدند. کسانی هم بودند که پنج شش سال پشت سرهم کنکور می‌دادند و می‌خواستند از روش‌های میان‌بر استفاده کنند، ولی هیچ‌وقت نتیجه نگرفتند و ناامید شدند.

اما چه کسانی موفق شدند؟ کسانی در کنکور موفق شدند که واقعاً می‌دانستند چه می‌خواهند و واقعاً زحمت می‌کشیدند و این قدر مصمم بودند که به حرف هر کسی گوش نمی‌کردند. حالا، کار کردن روی خود و شناسایی من‌ذهنی هم به همین صورت است. فرض کنیم درون ما پر از درد است، در این صورت چطور ممکن است یک نفر دیگر بتواند این درد مثلاً حسادت را در درون ما خوب کند؟ ما هزاران سال هم بنشینیم با ذهنمان دعا کنیم، چطوری این درد می‌خواهد از بین برود؟

بنابراین باید یک کار اساسی انجام دهیم. وقتی می‌گوییم منظور زندگی ما رهایی از دید من‌ذهنی و زنده شدن به زندگی است، پس یعنی ما باید یک کار بزرگی را انجام دهیم. مگر می‌شود منظور زندگی ما به همین راحتی با یک دعا به دست بیاید؟ بنابراین زحمت باید بکشیم.

یعنی چه باید زحمت بکشیم؟ یعنی در مرحله اول باید برای این کار وقت بگذاریم. چقدر وقت بگذاریم؟ اصلاً کلاً باید در این کار باشیم. سر کار هستیم، خانه هستیم، در جمع هستیم، همه‌اش در حال دیدن ذهن خود و بررسی این که در درون من چه خبر است هستیم. برنامه‌ها را و ابیات را باید کامل و دقیق مطالعه کنیم.

اما وقت گذاشتن به تنهایی کافی نیست. در کنکور هم همیشه کسانی هستند که واقعاً خیلی وقت می‌گذارند و تلاش می‌کنند، ولی نتیجه نمی‌گیرند، چرا؟ چون فقط می‌خوانند و حفظ می‌کنند و نمی‌دانند که مثلاً فلان فرمول یا رابطه چه کاربردی دارد و کجا استفاده می‌شود، یعنی صورت مسئله را بلد نیستند و نظمی در کارشان نیست و سردرگم هستند.

ما هم وقتی داریم وقت می‌گذاریم و روی خودمان کار می‌کنیم، باید ابتدا صورت مسئله را متوجه بشویم که اصلاً قضیه چیست و ما الآن چه می‌خواهیم؟ فلسفه من‌ذهنی چیست و چگونه به‌وجود آمده و الآن چگونه در من دارد کار می‌کند؟ ابزارش چیست؟ ساختارش چیست؟

متوجه شدن صورت مسئله به ما کمک می‌کند، باعث می‌شود که یک نظمی در کار ما ایجاد شود و راه‌حل خودش را نشان دهد. همچنین باعث می‌شود که ما با دیدن کارهای من‌ذهنی، هرچه بیشتر به توهمی بودن و بی‌ارزش بودن من‌ذهنی پی ببریم و متوجه تخریب‌های آن بشویم. اگر صورت مسئله را ندانیم، سردرگم می‌شویم و باز با من‌ذهنی می‌خواهیم من‌ذهنی را بیندازیم که چنین چیزی امکان ندارد.

اگر صورت مسئله را متوجه نشویم، کار ما همیشه به این صورت خواهد بود که دیو را در شیشه می‌کنیم، ولی من ذهنی همچنان باقی است. اما ما می‌خواهیم با فضاگشایی، من ذهنی مرتب کوچک شود و فضای درون ما باز و بازتر شود. صورت مسئله دقیقاً همان کاری است که باید ما از درون متوجه آن شویم و هرکسی باید خودش با ناظر بودن بر ذهنش انجام بدهد. من خودم شخصاً، از شکل‌های برنامه و توضیحاتش خیلی یاد گرفتم.

با تشکر و احترام
-فرشاد از خوزستان



آقای مهران از کرج



بهر اظهارست این خلق جهان
که نماند گنج حکمت‌ها نهان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸

به نام خداوند مهرگستر
سلام و احترام بر جناب آقای شهبازی و مشتاقان حضور

عنوان پیغام: مثلث سنجش حضور با ذهن، کمال‌طلبی، بی‌صبری
زمانی که ما روی خودمان کار می‌کنیم و در این شب دنیا با حذر کردن از کشش‌های آن و یا هم‌هویت‌شدگی‌ها
به‌سوی زندگی می‌رویم، در این مسیر، من‌ذهنی تمام زحمات ما را زیر سؤال می‌برد، زیرا او می‌خواهد نتایج این
کار معنوی را از طریق این مثلث شناسایی کند:
۱- سنجش حضور با ذهن
۲- کمال‌طلبی
۳- نداشتن صبر

ترازوی من ذهنی کمال طلبانه، بدون صبر و با ذهن می‌سنجد. این ترازو او را به این نتیجه می‌رساند که این کارهای معنوی بیهوده است. ابیاتی از مثنوی معنوی، دفتر سوم را خدمتتان ارائه می‌دهم که مربوط به همین موضوع است.

آن یکی الله می‌گفتی شبی
تا که شیرین می‌شد از ذکرش لبی
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۹

منظور مولانا از الله گفتن، ذکر زبانی نیست. مقصود، انسان در راه معنوی است که با فضاگشایی در شب دنیا با زبان زندگی الله می‌گوید و این ذکر که از مرکز عدم می‌آید، گفتار و عمل او را از جنس زندگی می‌کند. مهران نیز در مسیر معنوی قرار گرفت و پس از مدتی به یک پیشرفت معنوی اندکی رسید و زندگی به جای او الله گفت.

گفت شیطان: آخر ای بسیارگو
این همه الله را لبیک گو

-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۰

مهران زمانی که تا یک درصد ناچیزی حضور را تجربه کرد و الله گفت، من ذهنی او نماینده شیطان شروع کرد به
فعال سازی مثلث «سنجش حضور با ذهن، کمال طلبی، بی صبری». با این مثلث چنین گفت: اگر من حضور را
تجربه کردم، پس چرا نمی توانم آن را حس کنم؟ چرا دردهایم به طور کلی خاتمه نمی یابد؟ چقدر باید صبر کنم
تا آن را که مولانا می گوید تجربه کنم و به آرامش طبیعی برسم؟

می نیاید یک جواب از پیش تخت

چند الله می زنی با روی سخت

-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۱

من ذهنی مهران در ادامه با آن مثلث می گوید: چرا هیچ پاسخی از سوی زندگی نمی شنوم؟ اگر پاسخ می داد الآن این قدر درد و همانیدگی نداشتم. صبرم سر آمده دیگر. اصلاً می خواهم بدانم این همه کار کردن سخت روی خودم و ناظر بودن فایده‌ای هم دارد؟ اگر داشت من الآن تبدیل را تجربه می کردم.

او شکسته دل شد و بنهاد سر
دید در خواب او خُضر را در خُضر
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۲
خُضر: سبزه‌زار

مولانا نماد گونه می گوید آن شخصی که از سخنان من ذهنی خسته و ناامید شد، سر هشیاری خود را بر روی بالش حضور گذاشت و به خواب رفت. در آن خواب پر از لطافت زندگی، با خویشتن راستین خود شروع به گفت‌وگو کرد. ناگهان مهران در خواب حضور رفت و پس از سپری کردن ساعاتی طوفانی، زندگی شروع کرد به کار کردن در او.

گفت: هین از ذکر چون وامانده‌یی؟
چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای؟
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۳

زندگی با زبان غیرحسی و هشیاری خود به مهران می‌گوید، چه شد؟ تو که داشتی به این زیبایی وجود راستین خود را در خود پرده‌برداری می‌کردی! چرا از این اتصال معنوی قطع شدی؟! این مثلث من‌ذهنی تو را قطع کرد! او تو را در شک انداخت و پشیمانت کرد! تو معصومانه گرفتار آن مثلث شدی. مثلث «سنجش حضور با ذهن، کمال‌طلبی، بی‌صبری».

گفت: لیبکم نمی‌آید جواب
زان همی ترسم که باشم ردّ باب
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۴

مهران به عنوان من ذهنی گفت من در این مدت چیزی از وجود تو حس نکردم. من به سمت تو نزدیک هم نشدم، زیرا اگر چنین بود باید صدای لبیک تو را می شنیدم. نه جوابی دادی، نه من دیگر صبری دارم که دوباره الله الله کنم. می ترسم تمام این جهد معنوی ام بی فایده بوده باشد.

گفت: آن الله تو لبیک ماست
آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۵

زندگی در گوش هشیاری مهران چنین زمزمه کرد: از زمانی که تو پا به مسیر معنوی گذاشته‌ای، از زمانی که همانیدگی‌ها را شناختی و تصمیم گرفتی آن‌ها را بیندازی، من به تو لبیک گفتم. لبیک من یک صوت نیست که تو گوش حسی خود را تیز کنی و بشنوی. لبیک من همین ذوق تو به زنده شدن است. لبیک من همین پیشرفت معنوی توست. لبیک من اعتراف تو به جسم بودن مرکزت است. منتها این من ذهنی تو با مثلث «سنجش حضور با ذهن، کمال طلبی و بی صبری»، روزنه نور من را بسته است. او می خواهد با ذهن من را ببیند. او می خواهد کمال طلبانه زنده شود. او صبر نمی کند تا خاموش بشود، باید بدانی که تمام این ذوق و نیاز و درد هشیارانه تو لبیک من است.

حیله‌ها و چاره‌جویی‌های تو
جذب ما بود و گشاد این پای تو
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶

و در ادامه زندگی خطاب به هشیاری مهران می‌گوید: تو فکر می‌کنی این آرامش و حس شادی طبیعی که گاهی تجربه می‌کنی، این تصمیمات خوبی که در زندگی‌ات می‌گیری، کار من ذهنی‌ات بود؟ نه! تمام عملکرد خردمندانه‌ات را از من داری. تو وقتی فضا را باز می‌کنی، زندگی به فکر و عمل تو جاری می‌شود و در بیرون زیبایی را تجربه می‌کنی. قبلاً به شدت ناامید و غمگین بودی و این من بودم که پای تو را از این هیجانات بد گشودم و نجات دادم. خیلی از اوقات درگیر ضلع کمال‌طلبی می‌شوی و حتی آن چاره‌جویی مفیدی که داشتی هم به چشم نمی‌آید و من ذهنی نمی‌گذارم رضایت‌مند باشی. همش می‌گویی پس چرا من صددرصد زنده نمی‌شوم؟ با ذهن می‌سنجد، انتظار زنده شدن صددرصد دارد و صبر هم ندارد.

ترس و عشق تو کمند لطف ماست
 زیر هر یا رب تو لبیک‌هاست
 -مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۷

منظور از ترس، گریز و پرهیز از کشش‌ها و همانیدگی‌هاست و منظور از عشق مرکزی ست که زنده و بی‌نهایت شده است. پس ابتدا گریز و پرهیز است، سپس عشق است که در فاصله گرفتن از همانیدگی‌ها نمایان می‌شود، بنابراین ترس و عشق نهفته در وجود انسان، مانند کمند، در ماهیت هشیاری ماست. گویی به ما وصل شده و ما را به سوی عشق بی‌نهایت می‌کشاند. این دو خاصیت ترس و عشق متصل شده به انسان، به گفته مولانا لطف زندگی است. اگر خداوند در وجود ما قدرت گریز و پرهیز را نمی‌نهاد، انسان معنای خود را از دست می‌داد و هیچ‌گاه زندگی را در فرم تجربه نمی‌کرد و تا آخر عمر هم‌هویت می‌شد و درد می‌کشید و دلیلش را هم هیچ‌وقت نمی‌دانست. مهران با گریز و پرهیز و تجربه عشق بی‌نهایت تا حدود کمی این لطف را شناسایی کرده و فهمیده است که هر لحظه که روی خود کار می‌کند و یا رب می‌گوید، لبیک خواهد شنید.

البته خداوند هزاران لبیک می گوید، اما مهران به دلیل داشتن من ذهنی و مثلث «سنجش حضور با ذهن، کمال طلبی و بی صبری»، خیلی از اوقات لبیک را نمی شنود. دلیل نشنیدن این لبیک ها این نیست که زندگی لبیک نمی گوید. این ما هستیم که آن را نمی شنویم. زندگی بی نهایت لبیک می گوید. فقط ما باید بی نهایت فضاگشایی کنیم تا بی نهایت لبیک زندگی را بشنویم.

من که خصم هم منم اندر گریز
تا ابد کار من آمد خیز خیز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۷۰-

سپاس بی کران از جناب شهبازی و تمام مشتاقان گنج حضور
مهران از کرج



خانم الناز



با سلام و درود
از برنامه ۸۴۴

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۸۳۴ تا ۸۳۹

قضا همه‌اش حُسنِ ظَن دارد و لطف دارد و این لطف هم بی‌نهایت است، ولی چطور هست که ما از آن برخوردار نمی‌شویم؟!

گفت حق که بندگان جفت عَوْن
بر زمین آهسته می‌رانند و هَوْن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۴
عَوْن یعنی کمک، هَوْن یعنی نرمش و فضاگشایی

می‌گوید: خداوند فرموده است: بندگان که مشمول یاری و عنایت حق قرار گرفته‌اند در روی زمین به آهستگی و فروتنی، یعنی با «تسلیم و فضاگشایی» گام برمی‌دارند. یعنی هر کسی که فضا باز می‌کند و آهسته است، و تأمل می‌کند و نرمی دارد، منقبض نمی‌شود، واکنش نشان نمی‌دهد، در این صورت خدا به او کمک می‌کند. آن‌هایی که واکنش نشان می‌دهند، منقبض می‌شوند، آنها نمی‌توانند از خدا کمک بگیرند.

پا برهنه چون رَوَد در خارزار؟
جز به وقفه و فکرت و پرهیزگار
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۵

هر انسانی شبیه یک انسان پابرهنه است و زمین هم پر از خار است، باید دقت کنی که کجا خار هست که من پایم را نگذارم. و این بر می گردد به این که با دقت نگاه کنیم که مرکزمان عدم است یا یک جسم است. باید با پرهیز عمل کنی و یک کاری کنی که فکرت از عدم بیاید، اگر نمی آید حرف نرنی اگر این کار را نکنی پایت را روی خار می گذاری، یعنی می رسی به یک کسی، با رنجش از او رد می شوی، گیر می دهی و یا به شما گیر می دهند، بنابراین انسان می ایستد و نگاه می کند، وقفه می اندازد و تامل می کند، این یعنی عجله نکردن، و این که از روی «شرطی شدگی های ذهن» و «من می دانم» عمل نکردن.

این قضا می گفت، لیکن گوششان
بسته بود اندر حجاب جوششان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۶

پس قضا این لحظه پیغام می‌دهد که «مراقب باش این جهان پر از درد است، نجوش! اتفاق را من به وجود آورده‌ام تو فضاگشایی کن بگذار من کمکت کنم» اما گوش ما بسته است، چون دائماً می‌جوشیم در هیجان‌اتمان. هر فکر من‌دار که می‌کنیم یک هیجان در این بدن ایجاد می‌شود و زندگی را در الگوهای واکنشی مثل حرص و ترس و خشم و غم سرمایه‌گذاری کرده و حرف آن‌ها را می‌شنویم و اجرا می‌کنیم، پس گوشمان دیگر از زندگی هیچ پیغامی نمی‌گیرد.

چشم‌ها و گوش‌ها را بسته‌اند
جز مر آنها را که از خود رسته‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۷

هیچ‌کسی حقیقت را نمی‌بیند و پیام قضا را که می‌گوید «اتفاق را من به وجود می‌آورم فضاگشایی کن» نمی‌گیرد و همه با قضاوت و مقاومت جهد بی‌توفیق می‌کنند جز آن‌هایی که از من‌ذهنی‌شان رها شده‌اند یا حداقل مرکزشان عدم است. عدم کردن مرکز در این لحظه دقت خیلی زیادی می‌خواهد شما باید حواستان به خودتان باشد که فضا را نبندید!

جز عنایت که گشاید چشم را؟
 جز محبت که نشاند خشم را؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۸

برای این که بتوانیم از نیروی تبدیل کننده قضا برخوردار بشویم و پیغامش را بگیریم بایستی توجهمان خالص و تیز باقی بماند تا مرکزمان عدم شده و مشمول عنایت حق بشویم، پس نبایستی همراه هیجاناتمان بجوشیم و واکنش بدهیم. این هیجانها را هم چیزی جز دید یکتابینی یعنی محبت نمی خواباند، یعنی بایستی آگاه باشیم که اسباب ظاهری رویداد این لحظه را خود مسبب یعنی زندگی بدین صورت چیده است تا منظور باطنی که واهمانش ما است محقق بشود.

جهد بی توفیق خود کس را مباد
در جهان، واللّٰهُ اَعْلَمُ بالسّداد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۹

الهی که عمر کسی با کار و تلاش بیهوده در این دنیا هدر نشود، خداوند به راستی و درستی دانایتر است. وقتی یک جسم در مرکز باشد و با دید و عقل آن بینیم کارافزایی خواهیم کرد، تنها چاره توکل به دانایی خرد اداره کننده کائنات و نیروی قضا است یعنی نباید اصرار کنیم که با من ذهنی از روند تبدیل کننده زندگی سر دریاوریم تنها باید مرکز عدم را ستایش کنیم تا بتوانیم عنایت زندگی را دریافت کرده و تحت جذبه حق قرار بگیریم
إن شاء الله.

باسپاس
الناز




خانم میهن از اصفهان



با سلام و خدا قوت
از برنامه ۹۱۵ غزل شماره ۳۰۷۴ دیوان شمس مولانا

مسلم آمد یار مرا دل افروزی
چه عشق داد مرا فضل حق، زهی روزی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

وقتی مرکزیم از همانیدگی‌ها و چیزهای آفل و گذرا پاک شد متوجه شدم که فقط خداوند دل ما را روشن می‌کند.
وقتی فضاگشایی گسترده داشته باشیم دلگرمی و دل افروزی زندگی، دل‌مان را روشن می‌کند و چه عشقی دارد
روشنی دل که از عنایت و فضل وجود زندگی است که ما را از ذهن همانیده و توهمی نجات می‌دهد و روزی ما
عقل، خرد، و هشیاری زندگی می‌شود.

اگر سرم برود، گو برو، مرا سر اوست
 رھیدم از کله و از سر و کله دوزی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

وقتی فضای درون باز شد این سر من ذهنی و عقل جزیی و ذهن من دار دیگر با این فضای گشوده شده
 می خواهد برود می گویم برو، مرا سر اوست و عشق و فضل او توی سرم است و دیگر من از این من ذهنی و
 کلاه دوزی با همانیدگی ها و مقاومت و ستیزه رها شدم.

دهان به گوش من آورد و گفت در گوشم
 یکی حدیث بیاموزمت، بیاموزی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

پس حالا که متوجه شدم و از سر و صدای ذهن نجات پیدا کردم با ذات پاک زندگی به گوشم یک نجوا کرد که می‌خواهی آموزشی به تو بدهم، تو باید یاد بگیری، که ما هم با تمام وجود تسلیم و سر و پا گوشیم، درس خداوند: روشنی، تسلیم، انصتوا، اتقوا، قل تعالوا است.

چو آهوی ختنی خونِ تو شود همه مُشک
اگر دمی بچری تو ز ما به خوش‌پوزی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

و تو ای انسان که ذات پاک و حقیقت وجودی خالصانه پیدا کردی و ذهن همانیدهات خاموش شد، خون من ذهنی رگ‌هایت تبدیل به خون خوش آهوی ختن شد و تو در فضای گشوده شده با مرکز عدم می‌چری و از برکات و فضل زندگی شادی و آرامش می‌گیری.

چو جانِ جانِ شده‌ای، ننگِ جان و تن چه کشی؟
 چو کانِ زر شده‌ای، حبه‌یی چه اندوزی؟
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

وقتی جانِ جانِ شدی با مرکز عدم به بی نهایت و ابدیت زندگی آگاه می‌شوی و عقل و هدایت شعور را از زندگی می‌گیری دیگر هیچ کمکی از عقل من ذهنی و همانیدگی‌ها نمی‌گیری و ننگ آن‌ها را بدوش نمی‌کشی، چون تو دیگر معدن فضاگشایی پیدا کردی و متوجه شدی که این حبه من ذهنی توهمی را در خودت نگه نداری.

به سوی مجلسِ خوبان بکش حریفان را
 به خضر و چشمه حیوان بکن قلاووزی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

ای انسان با فضاگشایی و هشیاری حضور با روشنی دل و با صبر و شکر و رضا همه انسان‌ها را به مجلس انسان‌های به حضور رسیده دعوت کن و کمک کن که از چشمه آب حیات و یکتایی زندگی که همیشه جاری و پربرکت است با ارتعاش عشق در این لحظه با فراوانی اندیشی استفاده کنند.

شراب لعل رسیده‌ست نیست انگوری
شکر نثار شد و نیست این شکر خوزی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

انسانی که متوجه حضور شد شراب ناب ایزدی هر لحظه می‌رسد، ولی این شراب با شراب‌های بیرونی که از همانیدگی‌ها گرفته شده فرق دارد و شیرینی و شادی این شراب مادی و توهمی نیست، بلکه از طرف زندگی است و حقیقت وجودی مرکز عدم شده را مست می‌کند.

هوا و حرص یکی آتشی است تو بازی
بپر، گزاف پر و بال را چه می‌سوزی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

هوا و خواهش‌های نفسانی و حرص من ذهنی و همانیدگی‌ها مثل آتش است که تمام وجودت را می‌سوزاند و تو بیهوده انرژی زنده‌ی زندگی را صرف این‌ها نکن. تو باز هشیاری حضور هستی می‌توانی با فضاگشایی و مرکز عدم از تمام همانیدگی‌ها پیری و پرواز کنی که بال و پرت از تابش همانیدگی‌ها دور باشد.

خمش که خلق ندانند بانگ را ز صدا
تویی که دانی پیروزه را ز پیروزی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

خاموش باش که من‌های ذهنی صدای عشق را متوجه نمی‌شوند چون آن‌ها انعکاس صدا را می‌شنوند، ولی تو ندای عشق زندگی را با گوش جان اصلی عدم شده با فضای گشوده می‌شنوی و تو هستی که فیروزه همانیدگی‌ها و پیروزی که از مرکز عدم و ذات و اصلی وجودت است را تشخیص می‌دهی.

-با سپاس فراوان
-مهین از اصفهان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com